

فاز بگذارد و گفت تا ایشان دروغ نگفته باشند و چندان
کنارده بود که سرز انوی دی چون سرز انوی شتر شتر گفته
بود **دیگر** گویند که اگر مسئله بروی مشکل شدی جهل
قرآن بگردی تا آن مسئله بروی روشن شدی **دیگر**
گویند که بددینی مبتدعی امیرالمؤمنین عثمان است دشمن
داشتی و امیرالمؤمنین جهمود میخواند **بسر** این سخن با امام
حنیفه رسانیدند گویند آن بددین را بخواند گفت ای بود
تو دختر خود بزنی جهمودی میدهی گفت من هرگز ندادم
بسر ابوحنیفه گفت سبحان الله تو دوا میداری که دختر خود
جهمودی دهی **بسر** چون رو اداری که محمد رسول الله
دو دختر خود جهمودی دهد **بسر** آن مرد است که آن
سخن از کجاست **بسر** در حال از دست ابوحنیفه توبه کرد و از
آن عقیده بد باز آمد و این از بركات علم و حلم او بود **دیگر**
گویند که شخصی پیش امام ابوحنیفه آمد گفت ایستاده ای
نهادم ام و این زمان راه بان نمی برم فرمود که من علمت

نمیدانم

نمیدانم اگر مسئله شرعی باشد بلیل قرآن یا حدیث جواب
بسر آن مرد مبالغه میکرد که البته ترا این بد میاید کرد فرمود
بدو و جای خالی کن و وضو بیسان و دو رکعت نماز بگزار چنانچه
هیچ چیز در خاطر تو نیاید که آنرا باز بینی **بسر** آن مرد برفت و
بساخت و تکیس غاندر بست و یک رکعت نماز خوان بگزارد که
امام گفته بود **بسر** در رکعت دوم آن ندش باز یاد آمد که جانها
بسر برفت و برگرفت و پیش امام برد گفت شکوائه این شما مید
فرمود که حساب کن و نگو آن بددینش آن ده **دیگر** گویند
که خلیفه شی طک الموت علیه السلام در خواب دید از وی
پرسید که از عمر چند باقیست **بسر** ملک الموت علیه السلام پنج
آنکشت برد انت و بر خلیفه نمود **بسر** روز دیگری علمای جمع کردند
هدیکی تعبیری و تشبیهی میکردند **بسر** میگفت شاید که پنج روز باشد
یا پنج سال **بسر** هر یکی چیزی میگفتند **بسر** کسی بطلب امام فرستاد
چون به آمد جواب بگفت گفت ملک الموت علیه السلام میگوید
که پنج علم است که بخود ای حال نداند و این آیه بر خواند

و کوه